

من تپه‌ام



ترجمه عباسعلی صالحی
(برگردان از آلمانی)

فریدریکه کرتسن

www.ketab.ir

سرشناسه: کرتسن، فریدریکه، ۱۹۵۶م. Kretzen, Friederike. عنوان و پدیدآور: من تبهام/نوشتند
فریدریکه کرتسن؛ ترجمه عباسعلی صالحی کهریزسنگی. فروست؛ ادبیات داستانی. لگا/دبیر مجموعه و
سروراستار: حسین کیانی. شابک: ۳-۶۴-۷۶۶۸-۶۲۲-۹۷۸. وضعیت فهرست نویسی: قیما. مشخصات
ناشر: تهران، نشر لکا، ۱۴۰۳. عنوان اصلی: ۱۹۹۸, Ich bin ein Hügel. موضوع: داستان‌های آلمانی. قرن
۲۰م. شناسه افزوده: صالحی، عباسعلی - ۱۳۵۹، مترجم. رده‌بندی کنگره: PT۲۶۷۸. رده‌بندی دیویی:
۹۱۳/۸۱۳. شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۶۲۸۷۷۸

Fachausschuss Literatur



Kanton Basel-Stadt
Kultur

BASEL
LANDSCHAFT
ART FÜR KULTUR

Unterstützt auf Empfehlung des Fachausschuss Literatur BL/BS

schweizer kulturstiftung

prohelvetia

[loxrən]

schweizerhaus loxran
collège de traduction / Lozère
translation House Lozère

نشر لکا ترجمه این اثر را با دریافت حقوق نشر اثر (حق کپی رایت) به چاپ رسانده است.

از «ادبیات داستانی» لکا

من تپه ام

فریدریکه کرتسن . ترجمه عباسعلی صالحی (برگردان از آلمانی)

دبیر مجموعه و سروراستاد حسین کیانی

چاپ اول . پاییز ۱۴۰۳ . ۵۰۰ نسخه . تهران ، خیابان انقلاب ، چهارراه کالج ، ساختمان ۴۰۰ ، طبقه ۲ ، واحد ۵ ،

نشر لکا . تلفن تماس ؛ ۹۹ ۶۵ ۹۶ ۶۶ (۰۲۱) . «کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است» .

آدرس سایت و فروشگاه آنلاین نشر لکا : www.legapress.ir . اینستاگرام نشر لکا : legapress

«سخن مترجم»

«پرده را برداریم؛

بگذاریم که احساس هوایی بخورد.

بگذاریم بلوغ، زیر هر بوته که می خواهد، بیتوته کند.

بگذاریم غریزه پی بازی برود.

کفش ها را بکند و به دنبال فصول از سر گل ها برود.

بگذاریم که تنهایی آواز بخواند.

چیز بنویسد.

به خیابان برود.»

- سهراب سپهری

راوی رمان، دختر نوجوانی است که دوران کودکی را پشت سر گذاشته و می کوشد در گذر به دوران نوجوانی و بلوغ، در خانه جدید جان و تن خود و در دنیای واقعی جدیدش، وطن کند. مادرش را اما در این دوران گذار، الگوی خوبی برای زن شدن نمی داند و از اتاق خواب مشترک با مادرش دوری می کند. در هیچ یک از قطعات پازل از خاطرات خانوادگی اش، از جمله در انباری زیرشیروانی با روتختی ها و ملحفه های عروسی مادرش و در کنار چمدان هایی که محض احتیاط برای رهسپار شدن احتمالی پدرش به بیمارستان انباشته اند، معنایی برای ماندن و سازگاری نمی بیند.

بلوغ او زیر هر بوته بیتوته می‌کند و غریزه‌اش پی بازی می‌رود. با حسی از عدم اطمینان و طغیان، مفاهیمی چون «عقدۀ خودکم‌بینی»، «ممنوعه‌ها و قدغن‌ها» و «غریزه‌ها» را فرا می‌گیرد. او خودش را چاق، بدقواره، بی‌جان و ملال‌آور می‌پندارد و رویارو با تلون مزاج نوجوانان دیگری ست که دوستانش به‌شمار می‌روند و هم‌کلاسی‌هایش و دوستانی که گاهی بزرگتر از سن خودش هستند. این راوی نوجوان، خود را در تیررس مشاجره‌های هواداران تروتسکی می‌بیند و تنها راه نجاتش را از همه‌هم روزگار نو، در پناه‌جستن به غیبت، گریز و تخیل می‌پندارد. سرانجام، تلاش او برای رسیدن به خودآگاهی جدید به ثمر می‌نشیند.

در صدا، تصویرسازی، واژه‌ها، جمله‌ها و نحو زبان و نیز در تخیل راوی نوجوان با زبانی مواجه‌ایم که گهگاه پراکنده‌گویی دارد. رهاست و آزاد، بدون آداب و عرف حرف می‌زند، پیش‌داوری نمی‌کند، کینه و بغل ندارد و با نگاهی از مهر به انسان‌ها و محیط پیرامون، جهانی از یک‌رنگی و پاکی می‌آفریند و جمله‌ها گاه قطعه‌قطعه‌اند و همه این قطعات در کنار هم ضربانگی خاصی را در متن پدید می‌آورند. از این‌روست که در سرتاسر متن، چیدمان خاصی از جمله‌ها یا تک‌جمله‌های تخیل‌آمیز کودکانه را شاهدیم. این رمان ارزشمند ما را در شناخت و درک ارتباط عمیق با دنیای نوجوانان یاری می‌کند و محملی است برای بررسی‌های روانکاوانه در بطن مسائل و حوادث تاریخی و اجتماعی اروپا از اواخر دهۀ شصت و اوایل دهۀ هفتاد میلادی. امیدوارم خوانندگان فارسی‌زبان از این اثر لذت ببرند.

از بانوی نویسنده، فریدریکه کرتسن که در طول ترجمه اثر، هر آن پاسخ‌گوی سؤالات بودند و از مدیر جوان نشر «لگا»، آقای باقرزاده که مرا در نشر اثر یاری کردند، صمیمانه تشکر می‌کنم.

نکته آخر آنکه، تمام پانویس‌ها از مترجم است.

عباسعلی صالحی

زوریخ / مارس ۲۰۲۳

پیش‌پرده

دریا بود. شنا می‌کردیم. با سرتوی بشکه خوراک مرغ‌ها فرو می‌رفتیم. با ماهی‌های نقره‌ای‌رنگ، با ماهی‌هایی که کمی قطعه‌قطعه شده بودند، و خرچنگ‌هایی سرخ، شاخک‌هایشان را دراز کرده بودند و به همان اندازه که خشکیده بودند، گزنده هم بودند. این دریا بود، دریایی که اگر در آن شنا نمی‌کردیم، برای مرغ‌ها می‌بردیم که آن را با منقارهایشان برچینند، و تماشا می‌کردیم که چگونه در شکم مرغ‌ها کلمه «دریا» نمایان می‌شد. و همان‌گونه که ممکن بود در شکم مرغ‌ها کلمه «دریا» فرو بنشیند، به حال دختربچه نیز چنین می‌گذشت.

دختربچه‌ای که در بشکه مرغ‌ها شنا می‌کرد. آن وقت مرغ‌ها دریا را با نوک‌شان برچیدند، و دختربچه در شکم مرغ‌ها کلمه «دریا» را خواند. دختربچه بزرگتر می‌شود، مرغ‌ها ناپدید می‌شوند، دریا، بشکه، ناپیدا می‌شوند، و خانه قدیمی از میان شهر سربه‌فلک کشیده، از چشم دور می‌شود. لانه‌های قبلی مرغ‌ها را اندود می‌کنند و کف لانه‌ها را بتی. حالا آنجا قفسه‌های ذخیره آذوقه پر از آناناس و مرغ هلندی در جعبه‌ها جا گرفته‌اند. در این اتاق، دختربچه‌ای که سرانجام زن جوانی می‌شود، صدای آواز مرغ‌ها را می‌شنود. پیداست که آن‌ها از دریا می‌خوانند.

آن وقت دختر بچه را نمی توان باز شناخت. کودکی درونش را هم نمی توان شناخت. وقتی دختر بچه می خواهد بداند چرا آدم ها همچنان زندگی می کنند و مقاومتی نمی کنند، به او می گویند: سلام کن! و جلوی چشم مردم سیگار نکش!

از یک دختر بچه چه می دانیم؟ چه کاری بلد است، چی حسی دارد و آیا جایی چیزی را گم کرده؟ زبان چگونه می تواند از این ها حرف بزند؟

مرغ ها، چه در جعبه باشند، چه نباشند، چشم هایشان را باز می کنند. آه البته، قبلاً یک بار دختر بچه اینجا بوده. دختر بچه ها خواب و خیال نیستند، آن ها در میانه اند و همین حوالی، و هر که دختر بچه ها را بشناسد، نخواهد دانست خواب و خیال چیست.